





بی بود یکی نبود. مردی بود به نام مسؤل الطاء. او

مسؤل همه حروف ط بود و با آنها بازی می کرد. او یک روز به سیرک رفت و همه به آنجا آمدند. مسؤل الطاء گفت: کسانی اجازه دارند اینجا باشند که

اول اسم آنها ط باشد. مردم گفتند: حرف ط کم است اما مسؤل الطاء گفت: که نه بیشتر کلمات با حرف ط شروع می شوند. پس مردم آنجا را ترک کردند و تمام

کسانی که با حرف ط شروع می شدند آنجا ماندند. تمام سیرها هم رفتند. مسؤل الطاء یک قدرت عجیبی داشت. این بود که می توانست روی هوا یک شل بلبل که حقیقی

شود و به این سُرط آن شل حقیقی می شود که وسیله ی کسیدن آن حال (طیا سیر) باشد و خود آن کلمه هم که می خواهد به صورت حلقه کسیده شود هم حرف ط داشته

باشد مثل (طوق). در این میان سیر مغزوری وارد می شود و می توید که من هم می خواهم از این حلقه رد شوم. اما مسؤل الطاء می توید که (اسد) حرف اول

آن (ا) است و نمی توانی از حلقه بگذری و تنها کلماتی که حرف اول آنها (ط) است می توانند بگذرند مثل: طیاره، طیه، طفله. سیر وقتی دید

که یک دختر به از حلقه می گذرد می بانی شد و گفت: چرا این دختر بگذرد اما من نلزم و آماره رد شدن می شود که مسؤل الطاء او می توید صبر کن و حقا می توید!



سیر با اصرار می‌گذرد و می‌گوید که آخ! خودم را زخمی کردم.

مسئول الطایر است که اجازه نهد که سانس دیگری به غیر از حرف (ط) از حلقه بلند زنا اما چون دلسوز بود، به سیر گفت: که سانس آوردی یک چیز خیلی مهمی است که با حرف (ط) شروع می‌شود و می‌تواند تو را درمان کند. صل: (طیب) • پس سیر گفت: که آخ! دستم خوب شد من عبرت گرفتم، که دیگر با حرف (ط) بازی نکنم

مَرَّةً ثَانِيَةً!

حتی برای

